

پیشخوان

نظری بر زمینه‌های انتشار و محتوای اثر تاریخی «شهیدی دیگر از روحانیت»

مروری بر یکی از اسناد زنده نهضت اسلامی

■ **شاهد توحیدی**



سازند. یادنامه‌ای که هم‌اینگ از آن سخن می‌رود، محصول همان تصمیم و اراده تاریخی است. اهمیت این اثر در آن است که بیش از یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در نجف به چاپ رسیده و بازتاب خواست‌ها و آرمان‌های آن دوره مبارزان و به ویژه فعالان روحانی انقلاب در شهر نجف به شمار می‌رود. در مقدمه اثر اثر تاریخی آمده است: «مدت ۱۰ روز از شهادت غمبار و فقدان ناهنگام آیت‌الله مجاهد، آقای حاج‌سیدمصطفی خمینی (طلب‌ثراه) گذشت و حوزه علمیه‌نجف‌اشرف در حال تعطیل، عزاداری و برگزاری مجالس بزرگداشت بود. بعضی تصمیم داشتند این برنامه را تا ربیعین آن فقید سعید ادامه بدهند، ولی مرجع عالی‌قدر، امام خمینی (مد ظله‌العالی) این تندیس صبر و تقوا فرمود: «درس‌ها نباید تعطیل باشد. آقایان شروع کنند» و به شاگردان و علاقه‌مندان نزدیک استاد علامه که بسیار متأثر و بی‌تاب بودند، به‌عنوان تسلیت و دلداری پیام داد: «شما باید زنده‌ساز باشید و در این گونه امور بی‌تابی نکنید، به درس، بحث، تکمیل نفس و خودسازی بپردازید و...» حوزه علمیه، امروز سه‌شنبه ۱۳۹۷/۱/۱۸ برابر با ۱۰ آبان ماه سال ۱۳۵۶ فعالیت کامل خود را شروع می‌کند.

امام خمینی، این پسر داغ‌دیده که خداوند سایه پرمهرش را بر سر مسلمان پابدل بدارد، در این ضایعه اسفناک و دادن فرزند برومند خویش در راه خدا و انسان ایراهیمپوار صبر کرد و ماندگروه استوار ماند و این مصیبت بزرگ در برنامه منظم وی کمترین خللی به وجود نیاورد. در خود، شکیبانه امام خمینی، با این فاجعه



شهید آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در کنار پدر

اسفبار که حاکی از روح بلند، ایمان و اطمینان کم‌نظیر معظم‌له است موجب شگفتی و حیرت همگان شد. آن حضرت اولین جلسه درس را پس از این مصیبت کبری به سخنرانی پر محتوا و به تقدیر و تشکر از همه طبقات و ملت‌های مسلمان که اظهار همدردی و ابراز احساسات و مجالس تحریم برگزار کردند و در مجالس شرکت جستند یا به‌وسیله تلگراف، تلفن و نامه تأسف و تسلیت خود را اعلام کردند، اختصاص داد. این سخنرانی که از دید وسیع و همه‌جانبه و اراده قاطع آن رهبر حکایت می‌کند و بر حقایق آموزنده و سازنده‌های مشتمل است، دقت و توجه است.

امام در این سخنرانی نقش عظیم روحانیت را در نهضت‌های اسلامی و ملی اثبات می‌کند و با ذکر نمونه‌های از واقعبت‌تاریخی به‌فرست‌طیانی که همیشه نشان مبارزه را در زمان صلح می‌خورند و ۱۴ سال مهر سکوٰت بر لب زده‌اند و فقط هنگام شرایط مساعد در صحنه سیاست بال می‌گسترانند و می‌کوشند نقش عظیم روحانیت را نادیده بگیرند و در برابر واقعبات نسبت به مبارزه، تاریخ، انسانیت و اسلام بی‌انصافی می‌کنند، جواب قاطع داده است. امام خمینی که با ژرفاندیشی ویژه خویش اوضاع سیاسی جهان را زیر نظر می‌گرفت به موضع ژریم فاسد و ننگین پهلوی اشاره می‌فرماید و همه جناح‌ها را در فرصت پیش آمده بسیج می‌کند تا مفاسد دستگاه را بنویسند و منتشر کنند و با اتحاد، یگانگی، همبستگی و هماهنگی بیشتر در تجات ملت عبور و شریف ایران و دیگر ملل مستضعف جهان بکشوند. ما به‌منظور استفاده عموم ملت‌مسلمان این سخنرانی تاریخی را از نوار استخراج کرده‌ایم و به‌همراه بخشی از تظاهرات پرشور و جنبش عظیم آزاد و بیدار مسلمان داخل و خارج کشور در این مصیبت کبری که بیانگر نقش عظیم روحانیت در تحرک جامعه و تأثیر روشنگر رهبری و هدایت فکری، رهبران انقلابی شیعه است که همواره پرچم پرافتخار حسینیی را به دوش کشیده‌اند و نشان دهنده روح همبستگی و پیوستگی ملت با رهبر عالی‌قدر و اظهار تنفر و انزجار از رژیم دیکتاتوری شاه است و به فرموده امام این تظاهرات در این فرصت جواب قولی و عملی به پیاوسرایی‌های چندین ساله این عنصر نالایق بود... و مختصری از بیوگرافی شهیدی دیگر از روحانیت، آیت‌الله مجاهد سیدمصطفی خمینی را در اختیار همه قرار می‌دهیم و امیدواریم جنبش اسلامی را وسعت و محتوایی بیشتر ببخشد و در راه اصلاح و جامعه و قلمی به پیش باشد.»

■ **نیما احمدپور**

فاطمه نواب صفوی فرزند **شهید سیدمجتبی نواب صفوی** و **از باران شهید دکتر مصطفی چمران** در **نبرد های کردستان** و نیز **دوران جنگ تحمیلی** است. او از منشی این **سردار دلیر خاطر** اتی **شنیدنی دارد که شماری از آنها را در گفت و شنود** پیش رو باز گفته است. امید آنکه **مقبول افتد.**

به عنوان آغازین سؤال، لطفاً بفرمایید چگونه و در چه شرایطی با شهید دکتر مصطفی چمران آشنا شدید؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. اولین بار در امریکا و در سال ۱۳۵۶، با نام ایشان آشنا شدم. من همسرم در امریکا تحصیل و هم‌زمان در انجمن‌های اسلامی دانشجویان فعالیت می‌کر دیم. در یکی از گردهمایی‌های انجمن، فردی درباره «حرکه‌المحرومین» در جنوب لبنان و نقش امام موسی صدر و دکتر چمران در شکل‌گیری این حرکت صحبت کرد.

کی از نزدیک ایشان را دیدید؟ این دیدار در چه شرایطی انجام گرفت؟

پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، ما به ایران برگشتیم و ایشان هم از لبنان آمدند. درآودر و با علاقه فعالیت‌های ایشان را دنبال می‌کردم تا اینکه غائله کردستان پیش آمد و من هم مثل خیلی‌ها، برای کمک به آنجا رفتم. قبل از رفتن به کردستان، یکی از عناصر نظامی درباره دکتر چمران بدگویی‌های عجیب و غریبی می‌کرد و گفت او در لبنان فلسطینی‌های زیادی را کشته است و خلاصه ذهنیتی منفی نسبت به ایشان در من ایجاد کرد، به همین دلیل در اولین بر خورد با ایشان که فرامنده نیروهای نظامی در کردستان بود، بسیار سرد رفتار کردم و در مجموع علاقه‌ای به اینکه با ایشان همکاری کنم، نداشتم! دو ماه بعد به لبنان سفر کردم و در این سفر همسر دکتر چمران هم همراه بود. در لبنان مخصوصاً در مورد حرکه‌المحرومین به اطلاعاتی دست پیدا کردم که متوجه شدم آن فرد چه دروغ‌هایی را درباره دکتر چمران سر هم کرده است، چون مردم جنوب لبنان، مخصوصاً کودکان یتیم بعد از امام موسی صدر، هیچ‌کس را به اندازه دکتر چمران حامی و پشتیبان خود نمی‌دیدند و حتی اگر ا عراق نباشد، ایشان را می‌پرستیدند! این سفر و مخصوصاً دوستی نزدیک با همسر ایشان، ذهنیت مرا نسبت به دکتر چمران به کلی تغییر

ساریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



«جلوه‌هایی از منش اخلاقی و اجتماعی شهید دکتر مصطفی چمران» در گفت‌وشنود با فاطمه نواب صفوی

رهبری فرمودند: چمران را از برادرم بیشتر دوست دارم

داد و وقتی برگشتم مشتاقانه به کردستان رفتم تا در خدمت ایشان به پاکستانی منطقه از عناصر ضدانقلاب کمک کنم.

ایشان چه نوع مأموریت‌هایی را به شما محول می‌کردند؟

دکتر چمران در دادن مسئولیت به افراد، توانایی‌های آنان را در نظر می‌گرفتند، نه جنسیتشان را. در آن ایام مشهور شده بود اگر کسی با قذافی حرف بزند جان سالم به در نمی‌برد. دکتر چمران به من که برای شرکت در جشن روز ملی لیبی دعوت شده بودم، مأموریت دادند در دیدار **بسا قذافی** تا جایی که امکان دارد مسئله بروده شدن امام موسی صدر را پیگیری کنم. بعد هم درباره اوضاع سیاسی و فرهنگی لیبی اطلاعاتی در اختیارم گذاشتند. این در شرایطی بود که کسی جرئت نمی‌کرد چنین مأموریتی را حتی به یک مرد بسپارد، اما ایشان این مأموریت را به من محول کرد که بحمدالله با موفقیت هم انجام شد.

در روزهای شروع جنگ، در لبنان بودم اما سریع خودم را به ایران و خوزستان – که دکتر چمران در استانداری آن مستقر بودند – رساندم و از ایشان خواستم اجازه بدهند در کنار برادران در دفاع از کشور سهیم بوم. ایشان بلافاصله دستور دادند به من اسلحه بدهند و مرا همراه عده‌ای از برادران برای مأموریت تک‌زنی فرستادند.

مأموریت تک‌زنی؟

بله، این مأموریت به این شکل انجام می‌شد که ما به صورت پراکنده به طرف مواضع دشمن تیراندازی می‌کردیم و به همین ترتیب از جرئت آنها برای پیشروی کم می‌کردیم! چند ماه بعد هم ایشان کار تهیه گزارش از خطوط جبهه را به عهده‌ام گذاشتند که در نوع خود سنت‌شکنی بود و تا آن زمان کسی چنین مأموریتی را به یک زن محول نکرده بود.

ویژگی‌های بارز شخصیتی و رفتاری ایشان از نظر شما چه بودند؟

واقعاً ویژگی‌های برجسته فراوانی داشتند که اولین آن جاذبه قوی و فوق‌العاده ایشان بود. افراد معمولی خیلی زود با ایشان انس می‌گرفتند و مجذوب گفترار و رفتار ایشان می‌شدند، اما حتی کسانی هم که با ایشان مخالف یا حتی بدخواه ایشان بودند، وقتی با دکتر چمران ملاقات می‌کردند، ناخواسته جذب ایشان می‌شدند. همسرشان می‌گفتند یک بار که مقام معظم رهبری به جبهه تشریف آوردند، سر سفره در حضور برخی از فرماندهان و رزمندگان



فاطمه نواب صفوی در کنار غاده جابر پسر شهید دکتر چمران

دشمن چنین عطفقتی دارد، طبیعی است به سربازان تحت امر خود چه لطف و محبتی دارد. خودم بارها دیدم که چگونه سربازان و بسیجی‌های خسته و خاکی را که از خطوط مقدم برمی‌گشتند، در آغوش می‌گرفت. حفظ جان رزمندگان فوق‌العاده برایش مهم بود. یادم است یک بار بعد از جلسه‌ای که با یکی از فرماندهان داشت، به‌شدت آشفته و عصبانی بود. علت را که پرسیدم، گفت: «انگار جان این بچه‌ها کمترین اهمیتی برای این‌آقاندارد. طرحی را پیشنهاد می‌دهد که در آن عده زیادی کشته خواهند شد!» همواره تلاش می‌کرد با حداقل هزینه و حداقل تلفات انسانی حداکثر نتیجه را به دست بیاورد، به‌همین دلیل در تاریخ جنگ مشاهده می‌کنیم عملیات‌هایی که زیر نظر ستاد جنگ‌های نامنظم انجام شده‌اند، از نظر هزینه و موفقیت و حداقل تلفات بهترین نتیجه را داده‌اند.

در مدتی که در منطقه بودم به موازات انجام مأموریت‌های محوله، عکاسی هم می‌کردم و گاهی هم از طبیعت عکس می‌گرفتم. دکتر چمران فوق‌العاده به عکاسی علاقه داشتند و گاهی که عکس‌ها را به ایشان نشان می‌دادم، بسا علاقه زیاد تماشای می‌کردند و مخصوصاً عکس‌هایی را که از طبیعت می‌گرفتم خیلی دوست داشتند و با اشتیاق می‌دیدند.

اشاره کردید با همسر ایشان دوستی نزدیکی برقرار کردید. ایشان از رفتار دکتر در محیط‌خانه چه می‌گفتند؟

درد

هر کس با ایشان همکاری می‌کرد، به سختی می‌توانست باور کند ایشان فرمانده نظامی و یک شخصیت جنگاور و ممتاز است. روحیه بسیار رؤوف و لطیفی داشت. یک بار در یکی از عملیات‌ها، یکی از رزمندگان به یک اسیر عراقی سیلی زده بود! دکتر چمران چنان از این رفتار ناراحت و برآشفته شد که گویی یکی از سربازان تحت امر یا حتی یکی از نزدیکان خودش سیلی خورده است!

کردستان

خانم «غاده جابر» لبنانی و همسر دوم دکتر بود. همسر اول ایشان آمریکایی بود و دکتر از ادواج اولش دو فرزند پسر داشت. هنگامی که دکتر چمران به لبنان می‌رود و مستقر می‌شود، خانم و دو فرزند همراه ایشان به لبنان می‌آیند، اما شرایط لبنان برای آنها قابل تحمل نیست و پس از مدتی از هم جدا می‌شوند. بعد هم در غاضله‌ای که دکتر در لبنان است، یکی از پسرانش در استخر خفه می‌شود و از دنیا می‌رود که برای دکتر چمران ضربه بسیار سنگینی بود. آنچه در مقابلشان بود شلیک کند. یوسف شلیک کرد، اما گلوله فقط به بدنه تانک خورد و تانک منفجر نشد. دکتر تا آن لحظه تصور می‌کرد کسی داخل تانک نیست، ولی ناگهان عده‌ای از سربازان عراقی از تانک بیرون پریدند تا فرار کنند. دکتر بلافاصله فریاد می‌زند شلیک نکنید، اما همراهان ایشان با صدای ایشان را نمی‌شنوند یا اشتباه می‌فهمند و آن چند سرباز را می‌کشند! دکتر تا مدت‌ها هر وقت از آن حادثه یاد می‌کرد، متأثر می‌شد و با حسرت می‌گفت کاش آنها کشته نمی‌شدند! انسانی که نسبت به

مقدم می‌زد.

یکی از رزمندگان جنبش امل به نام یوسف مرتضی آمده بود به دکتر کمک کند. یک روز دکتر به اتفاق یوسف مرتضی به قلب آرایش جنگی دشمن حمله کرد و به یوسف دستور داد به تانک‌های دشمن که در مقابلشان بود شلیک کند. یوسف شلیک کرد، اما گلوله فقط به بدنه تانک خورد و تانک منفجر نشد. دکتر تا آن لحظه تصور می‌کرد کسی داخل تانک نیست، ولی ناگهان عده‌ای از سربازان عراقی از تانک بیرون پریدند تا فرار کنند. دکتر بلافاصله فریاد می‌زند شلیک نکنید، اما همراهان ایشان با صدای ایشان را نمی‌شنوند یا اشتباه می‌فهمند و آن چند سرباز را می‌کشند! دکتر تا مدت‌ها هر وقت از آن حادثه یاد می‌کرد، متأثر می‌شد و با حسرت می‌گفت کاش آنها کشته نمی‌شدند! انسانی که نسبت به

مقدم می‌زد.

موقعی که فداییان اسلام را اعدام کردند و در گورستان مسگرآباد به خاک سپردند، هر روز نزدیک غروب به آنجا می‌رفتم و با اینکه منطقه شدیداً تحت کنترل بود، از گوشه و کناری خودم را به داخل قبرستان می‌رساندم و سر مزار آنها گریه می‌کردم! امام موسی صدر هم نکات جالبی درباره پدرم می‌گفتند، چون در قم با پدرم دوست بودند و پدر ایشان مرحوم آیت‌الله صدرالدین صدر همواره از فداییان اسلام دفاع

می‌کرد.

آخرین بار ایشان را کی دیدید و تأثیر شخصیت ایشان بر زندگی خودتان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نکاتی که در مدت همکاری با ایشان آموختم تا آخر عمر به کار خواهند آمد. همیشه هم خدا را به خاطر اینکه نعمت داشتن ایشان را به من داد شکر می‌کنم.

به‌عنوان سؤال آخر، اشاره کردید به ارتباط شهید نواب صفوی و امام موسی صدر. این ارتباط و نیز علایق شما به شهید چمران شما را به لبنان و بررسی وضعیت شیعیان آن دیار سوق نداد؟

امام موسی صدر که امام خمینی می‌فرمودند: «مثل فرزند من بود»، با مرحوم پدرم رفاقت خاصی داشتند. ما از نظر خانوادگی باهم آشنایی داشتیم. پس از شهادت آقاچان، امام موسی صدر برای مادرم جرح خیاطی فرستادند. این سابقه وجود داشت تا اینکه وقتی از امریکا می‌آمدم، خیلی دلم می‌خواست پیش امام موسی صدر بروم چون در کنفرانس‌ها و سمینارها از «حرکه‌المحرومین» و فعالیت‌های امام موسی صدر بسیار شنیده بودم. البته ترجیح می‌دادم اول پیش امام به نجف بروم که توفیق حاصل نشد. در لبنان وقتی من با کارهای امام موسی صدر آشنا شدم و حرکت‌هایی که آنجا کرده بودند، آن قدر برای من جالب بود که دوست داشتم در آنجا بمانم. دیدم یک مرد بسیار روشنگر، آگاه و دانشمند جامعه را با زحمات فوق‌العاده هدایت کرده و تک تک مردم هم عاشقانه از او یاد می‌کنند. معلوم بود که آقای صدر یک ملت سرکوفت‌خورده و تحقیر شده را احیا کرده و به آنها شخصیت و هویت بخشیده است. کاری شبیه نقشی که جناب ابوذر در جنوب لبنان انجام داد. وقتی ابوذر به آنجا تبعید می‌شود آن فرهنگ خالص نبوت و ولایت را به جنوب لبنان که مسیحیان مخلص و درستی بودند، عرضه می‌کند و آنان مسلمان شیعه می‌شوند، هنوز هم در آنجا مسجدی به نام «مسجد ابوذر غفاری» وجود دارد. بعدها هم در اثر همین تلاش‌ها، علمای بزرگی چون شیخ خز عاملی، شیخ بهایی و… از آنجا برخاسته‌اند. البته وقتی عثمان حرکتهای خاص ابوذر را می‌بیند، او را به رنده تبعید می‌کند. امام موسی صدر هم به همین شیوه عمل کرد و ابتدا از راه فرهنگ وارد شد. اول با سخنرانی‌ها، در مردم شور و حرک ایجاد کرد و شیعیان را به هم نزدیک نمود. در آنجا عده‌ای

قبیله‌ای مدت‌ها جریان داشته و اولین قدم امام موسی صدر، حل اختلاف و آشتی بین آنها بود است و سعی کرده میان فرهنگ‌ها وحدت بدید آورد و آنها را برای یک تظاهرات عظیم آماده کند که به دولت لبنان تحمیل کند که شبیه هم باید مجلس اعلا داشته باشد. دقیقاً بعد از این تظاهرات و تحصن در بیروت، دولت مجبور به تشکیل مجلس اعلا و داشتن نماینده شیعه در دولت می‌شود. در واقع عملاً پس از یک دوره طولانی و تاریخی فترت، بار دیگر هویت شیعه احیا می‌شود. شما کافی است که الان سری به یادگارهای ایشان در این مورد بزنید. مؤسسات پرستاری و آموزشی و همچنین مدرسه مطلیحی کنار درستی صورت آن قدر از نظر زیبایی موقعیت جالبی است که می‌توان روح لطیف آقای صدر را در آن دید. بهترین مکان است برای تحقیق، با داشتن آرامش روحی و ذهنی. دیگر مدارس و مؤسسات ایشان هم همین‌طور است. مدرسه دختران یتیم لبنان با لباس‌های یکدست و تمیز، آموزش مداوم فرهنگ اسلام، مدرسه پرستاری دختران، مدرسه صنعتی پسران، کشف‌الرساله الاسلامیه (پیشاهنگی) را در ست کرد و از این طریق فرهنگ را انتقال داد. از دوه، سه سالگی افراد می‌توانستند پیشاهنگ شوند. تمام اشعار آن ایدئولوژیک بود که با زیباترین آهنگ و ریتم آنها را یسادی می‌دادند. آموزش فرهنگ اسلامی به زیباترین وجه، پوشش مردم رنگ‌های روشن و روسری‌های سفید بوده است، چیزی که در روحیه آنها تأثیر مثبت می‌گذاشت. من الان که به آن خاطرات و شرایط نگاه می‌کنم، تازه متوجه می‌شوم که چرا دکتر چمران تا این حد امام موسی صدر را دوست داشت و بی‌جوی سرنوشت و وضعیت ایشان بود. راز آن همین هویت‌بخشی آقای صدر به شیعیان و بیرون آوردن آنها از یک رکود و عقب‌ماندگی تاریخی بود.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.